

مناسبات خوانین آل افراسیاب با خلافت عباسی

محسن رحمتی^۱

چکیده: در اواسط قرن چهارم، خاندان ترک نو مسلمان آل افراسیاب، در نواحی مرزی قلمروی اسلامی در ترکستان و هفت آب تشکیل و به تدریج بر دامنه قدرت و قلمروی آن افزوده شد تا اینکه همه نواحی شرقی قلمروی اسلامی از کوههای آلتایی تارود جیحون رازی سلطه گرفت. در ابتدای امر، علاوه بر ماهیت ایلیاتی، بعد فاصله با مرکز خلافت، عامل تشش در روابط آنها با خلافت عباسی شد. مناسبات آل افراسیاب با خلافت عباسی، تحت تأثیر عوامل متعددی نظر اختلافات داخلی آل افراسیاب، فعالیت شیعیان و اسماعیلیه، مداخلات غزنویان، حضور سلجوقیان، هجوم قراختایان به مواراءالنهر و جز آن یکسان نبود و دچار تحول و تطور گشت. چنانکه گاهی روابط فیماین دوستانه و مبتنی بر وفاق و همگرایی بود و گاهی ضمن حفظ ظاهر، روابط آنها دچار تیرگی می‌شد و گاهی نیز به روابط خصمانه مبتنی بر تقابل و تضاد تغییر می‌کرد. این مقاله در پی آن است که با روش توصیفی-تحلیلی، ضمن شناسایی تحولات درونی قلمروی افراسیابی، روابط فیماین امیران آل افراسیاب با خلافت عباسی را با تأکید بر عوامل اثرگذار بر آن تبیین کند.

واژه‌های کلیدی: آل افراسیاب، خلافت عباسی، مواراءالنهر، مناسبات

۱ دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، mohsenrahmati45@gmail.com
تاریخ دریافت: ۹۶/۰۸/۱۳ تاریخ تأیید: ۹۷/۰۲/۰۸

The Relationships between Āl Afrāsīāb and Abbāsid Caliphate

Mohsen Rahmati¹

Abstract: The converted Turkish clan of Āl Afrāsīāb dominated the border areas of the Islamic territory, in Turkistan and Semirchie in the middle of 4th century AH and gradually extended their power and territories up to the point that dominated all of eastern areas of the Islamic world, from Altay Mountains to the Oxus River. At the beginning, not only being far from the capital of the Chaliphate, but also their tribal nature was the cause of their hostile relationships with Abbāsids. Thus, the relationships between Āl Afrāsīāb and Abbāsid Caliphate were affected by numerous factors such as Ismailids and Shi'ite's endeavors, advent of Seljūqids, interventions of the Ghaznavids, Qarakhitay's invasion to Transoxiana, and so on. That is why their relationships were unstable; i.e. the their mutual relations were peaceful based on consensus and convergence at some times, and occasionally, their relations were apparently good, but actually hostile focused on opposition and contrast. This paper aims to identify the internal evolutions in Āl Afrāsīāb territory, and the relationships between Āl Afrāsīāb Khans and Abbāsid Caliphate with an emphasis on the affecting factors and using descriptive-analytical approach.

Keywords: Āl Afrāsīāb, Abbāsid Caliphate, Transoxiana, relationships

1 Associate Professor, History Department, Lorestan University, Mohsenrahmati45@gmail.com

مقدمه

حکومت آل افراسیاب به عنوان نخستین حکومت ترک مسلمان، در اوایل قرن چهارم پا به عرصه وجود گذاشت و تا اوایل قرن هفتم به مدت بیش از دو قرن به حیات خود ادامه داد. در طول قرون پنجم و ششم تعداد بیشتری از این نوع حکومتهاي ترک مسلمان به وجود آمد و هر کدام روابط خاصی با خلافت عباسی داشتند. در این میان، سلسله آل افراسیاب به لحاظ مدت زمان حاكمیت از دیگر اقران متمایز بود و مرزهای شرق امپراتوری اسلامی در مجاورت با ایلات ترک غیرمسلمان را نیز در اختیار داشت. بنابراین، مطالعه روابط آنها با خلیفه عباسی حائز اهمیت است.

مطالعه منابع تاریخی نشان می‌دهد که روابط سیاسی این خاندان با خلافت عباسی همیشه یکسان نبوده و در مقاطع مختلف در حال تغییر بوده است. این دو زمانی، روابط دوستانه و صلح طلبانه مبتنی بر وفاق و همگرایی داشتند که در آن علاوه بر ابراز دوستی، به اعزام سفير به دربار یکديگر می‌پرداختند و زمانی دیگر، این روابط سرد و ستیزه‌جویانه بود. چنانکه خوانین افراسیابی علاوه بر بی‌اعتباً به دستگاه خلافت، از ضرب سکه و قرائت خطبه به نام خلیفه عباسی خودداری می‌کردند و حتی به نوعی به حمایت از مخالفان خلافت نیز می‌پرداختند. این تطور روابط از عوامل و شرایط متعددی تأثیر می‌پذیرفت. این مقاله در پی آن است تا عوامل و چگونگی تطور روابط فیما بین آنها با خلافت را مورد بررسی قرار دهد. به عبارت روشن‌تر هدف مقاله حاضر آن است که پاسخ روشنی به این سؤال بدهد که مناسبات آل افراسیاب با دستگاه خلافت عباسی چگونه بوده و تحت تأثیر چه عواملی قرار داشته است؟

ارزیابی منابع و پیشینه تحقیق

آل افراسیاب از جمله خاندان‌های حکومتگری هستند که به‌خاطر کمبود یا فقدان منابع کمتر شناخته شده‌اند. چنانکه درباره تاریخ این خاندان تنها یک منبع نوشته شده که آن هم از گزند روزگار مصون نمانده است. بنابراین، کسب آگاهی درباره این خاندان فقط با استفاده از منابع تاریخی سرزمین‌های همجوار بهویژه دربار غزنیان و سلجوقیان محدود است و در نتیجه قدر منابع، مدارک و مستندات، تدوین تاریخ این سلسله و ارائه گزارش منظم و مدون از تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی منطقه تحت حاکمیت آل افراسیاب بسیار دشوار است. بر

این اساس، تاکنون محققانی که به پژوهش درباره این خاندان پرداخته‌اند، بیشترین تلاش خود را موقوف روشن نمودن تاریخ سیاسی این خاندان نموده‌اند و به دیگر مسائل تاریخ این خاندان، به‌ویژه روابطشان با خلافت عباسی کمتر توجه شده است. چنانکه در ترکستان‌نامه بارتولد که برای روشن شدن تاریخ آل‌افراسیاب کاری سترگ محسوب می‌شود، فقط در موارد بسیار محدود و مختصراً از رابطه آنها با خلفای عباسی یاد شده است.^۱ پریتساک و به تبع وی داویدویچ اگرچه مطابق اسناد سکه‌شناسی تاریخ سیاسی، القاب و عنوانی و ترتیب زمان حکومت فرمانروایان افراسیابی را به درستی شناخته‌اند ولی درباره روابط آنها با دربار خلافت سخنی نیاورده‌اند.^۲ مهم‌ترین پژوهش درباره این سلسله به زبان فارسی یعنی کار فروزانی نیز در این باره به‌طور مطلق ساكت است.^۳ در دایرةالمعارف‌ها^۴ نیز در مداخل مرتبه با موضوع هم اگرچه با استفاده از منابع پراکنده متعدد، مطالعی در باب تاریخ داخلی خاندان آل‌افراسیاب نوشته شده است، اما به روابط فیماین آن خاندان و دربار خلافت پرداخته نشده است.

شایان ذکر است که مطالعه در باب روابط آل‌افراسیاب با خلفای عباسی عموماً براساس کتاب‌های رجال و تراجم قابل انجام است، اما از آنجا که این دسته از منابع با مقصود دیگری نوشته شده‌اند، فقط به ذکر نام سفیران فیماین دربار سمرقند و بغداد بسنده کرده‌اند و درباره کم و کيف روابط اطلاع چندانی به دست نمی‌دهند. همچنین منابع سکه‌شناسی، با توجه به ضرب نام خلفاً بر روی مسکوکات و همچنین درج القاب فرمانروایان، منابع قابل توجهی محسوب می‌شوند، اگرچه این دسته نیز مختصراً بوده و اطلاع دیگری در این باره در اختیار قرار نمی‌دهند.

پیدایش سلسله آل‌افراسیاب

از قرن دوم هجری در نواحی شرقی سیحون یعنی هفت‌آب و ترکستان شرقی، اتحادیه‌ای از

۱ و. و بارتولد (۱۳۵۲)، ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، ۲، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، صص ۷۰۲-۷۰۴، ۷۰۵.

۲ O. Pritsak (1981), "Die Karachaniden", In *Studies In Medieval Eurasian History*. London: variorum reprints, pp. 18-68; E. A. Davidovich (1998), "The Karakhanids", In: *History Of Civilizations of Central Asia*, edited by Asimov and Bosworth, Vol. 4, UNESCO Publishing, pp. 119-143.

۳ ابوالقاسم فروزانی (۱۳۸۹)، قراخانیان بنی‌آنکاران نخستین سلسله ترک مسلمان در فرارود، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).

برای اطلاع بیشتر درباره این اثر و کاستی‌های آن نکه: محسن رحمتی (شهریور ۱۳۹۲)، «درس‌نامه ناتمام»، کتاب ماه تاریخ و چغراقایی، ش. ۱۸۴، صص ۵۵-۶۷.

۴ از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

Edmund C. Bosworth, "Ilak- khans", *Encyclopedia of Islam*, (new edition); Michal Biran " Ilak-khandid", *Encyclopaedia Of Iranica*; Pritsak "Kara – Hanlilar" (1965-88), *İslâm Ansiklopedisi*, Millî Eğitim basimevi, İstanbul.

ترکان با نام قرقق حضور داشتند و در طول دو قرن با مسلمانان مناسباتی دوستانه و یا خصمانه داشتند. سرانجام در اثر عوامل مختلف، اسلام در میان این ایلات رسوخ کرد و خاندان حاکمه این اتحادیه در نیمه قرن چهارم (۳۴۹ق). رسمآ اسلام را به عنوان آینین رسمی منطقه اعلام کردند.^۱ با مسلمان شدن قرقق‌ها، مانع عظیمی که بر سر راه ورود ایلات به قلمروی اسلامی وجود داشت عملاً مرتفع گردید و از آن پس این خاندان به عنوان یک خاندان حکومتگر مسلمان در مرزهای شرقی جهان اسلام، مسئولیت دفاع از شغور اسلامی در مقابل حملات ایلات غیرمسلمان را بر عهده گرفت. در نتیجه، غازیان مأواه النهر بیکار شدند و به آناتولی و مرزهای هند مهاجرت کردند^۲ و در بی آن، نیروی دفاعی مأواه النهر در برابر هجوم ایلات ترک ضعیف شد. چندی بعد، خوانین نومسلمان آل افراسیاب که داعیه سروری بر همه ایلات شرق رود سیحون را داشتند، پیش روی به سمت غرب را آغاز کردند. آنها نخست با حمایت از مخالفان امیرسامانی، مشکلاتی برای او در فرغانه ایجاد کردند.^۳ گویا این رفتار خصمانه علیه امیرسامانی ادامه یافته باشد که امیر در سال ۳۶۰ق. سفیری را برای مذاکره با آنها گشیل داشت، اما سفیر او هم به قتل رسید.^۴ همچنان، ایلات افراسیابی، معادن نقره در شرق کوههای زرافشان و مناطق حوالی آن را از سال ۳۶۵ق. به بعد در تصرف گرفتند.^۵

سرانجام بغراخان هارون که نام اسلامی حسن بن سلیمان داشت در سال ۳۸۰ق. به قلمروی سامانی حمله کرد و پس از غلبه بر سپاه سامانی، همه اراضی شرق رود سیحون را تحت اختیار گرفت^۶ و دو سال بعد، از سیحون گذشت و علاوه بر سمرقند، بخارا را نیز در سال

۱ احمدبن محمدابن مسکویه (۱۳۴۲ق)، *تجارب‌لامم*، تصحیح هف. امروز، ج ۳، بغداد: مکتبة المثنی، ص ۱۸۱؛ برای اطلاع بیشتر نک: محسن رحمتی (۱۳۹۲)، «گسترش اسلام در قلمرو قرقق‌ها، پژوهش‌های علوم تاریخی»، س ۵، ش ۱، ص ۵۴-۷۰.

۲ ابن مسکویه، همان، ج ۳، ص ۲۰۱، ۲۲۸، ۲۰۳، ۲۲۲، عزالدین علی ابن اثیر (۱۳۹۹ق)، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح کارل یوهانس توئنبرگ، ج ۱، بیروت: دارصادر، ص ۵۶۱-۵۷۱.

۳ منهج سراج جوزجانی (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحسین حبیبی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب، ص ۲۱۱.

۴ عبدالکریم بن محمد سمعانی (۱۴۰۹ق)، *الاسباب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی، ج ۲، بیروت: دارالجنان، ص ۹۹.

۵ ریچارد نیلسون فرای (۱۳۶۵)، *بخارا دستور قدرون وسطی*، ترجمه محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۹۹.

۶ قاضی احمد غفاری (۱۳۴۲)، *تاریخ جهان‌آرا*، به کوشش حسن تراقی، تهران: حافظ، ص ۱۶۲. بر اساس شواهد پیدا است که حمله بغراخان در دو مرحله بوده و قاضی احمد غفاری تنها کسی است که تاریخ حمله اول در ۳۸۰ق. را ذکر کرده و دو حمله بغراخان را از یکدیگر جدا کرده است. ماقی مورخان به علت عدم ذکر تاریخ هر دو حمله را دنبال هم می‌دانند. نک: عبدالحسین ضحاک گردیزی (۱۳۶۳)، *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحسین حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ص ۳۶۸؛ ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۹۸-۹۹؛ حیدرین علی رازی (۱۳۳۲)، *تاریخ حیدری*، منقول در تعلیقات تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: سنایی، ص ۱۱۶۲؛ برای اطلاع بیشتر نک: بارتولد، همان، ج ۱، ص ۵۵۲، پاورقی ۲.

۳۸۲ ق. تصرّف کرد.^۱ پس از مدتی با انتصاب عبدالعزیز بن نوح سامانی به حکومت منطقه، به قلمروی سابق خود در هفت آب مراجعت کرد؛ ولی در میانه راه از دنیا رفت.^۲ گرفتاری ارسلان خان علی، خان بزرگ آل افراسیاب در مرزهای شرقی به توقف چهارساله حملات آنها به قلمروی سامانی منجر شد، اما سرانجام در سال ۳۸۶ ق. فرزند او ایلک خان ابوالحسن نصربن علی، پیشوی به قلمروی سامانی را از سرگرفت و سرانجام در دهم ذی القعده سال ۳۸۹ ق. وارد بخارا شد و با انقراض حکومت سامانی، سلطه آل افراسیاب را تا سواحل آموی گسترش داد.^۳ بدین ترتیب، از این زمان تا حدود دو قرن دیگر، ماوراءالنهر، به ضمیمه اراضی شرق سیحون، هفت آب و ترکستان شرقی به صورت یکپارچه تحت فرمان خاندان آل افراسیاب قرار گرفت. چند دهه بعد تحت تأثیر عواملی متعدد، این حکومت به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد که حکومت هر دو شعبه، با فراز و نشیب تا دهه اول قرن هفتم هجری دوام آورد.

دوره‌بندی روابط آل افراسیاب و خلافت عباسی

مطالعه و تدقیق مناسبات آل افراسیاب با دربار عباسی نشان می‌دهد که این مناسبات حالتی غیریکنواخت داشت، چنانکه می‌توان این روابط را در سه دوره یا مقطع زمانی متمایز به شرح ذیل مورد بررسی قرارداد.

الف) بی‌توجهی آل افراسیاب به خلافت عباسی (مرحله تضاد)

نخستین مرحله از مراحل روابط میان آل افراسیاب و عباسیان، مرحله تیرگی روابط فیماین است که بیش از نیم قرن از ۳۵۰ ق. تا آغاز حکومت ابراهیم طماعج خان (حک: ۴۶۰-۴۳۳ ق.) در ۴۳۳ ق. ادامه دارد. در این دوره حکمرانان آل افراسیاب، بعد از گرایش به اسلام به سامان‌دهی ایلات منطقه پرداختند و نخستین حکومت ترک مسلمان را در شرق سیحون بی‌ریزی نمودند، اما از آنجا که در شرق قلمروی سامانی قرار گرفته بودند، با خلیفه به صورت

۱ ناصحین ظفر جرفادقانی (۱۳۵۴)، ترجمه تاریخ بیهقی، تصحیح جعفر شعاع، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صص ۹۳-۹۵؛ رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸)، جامع التواریخ (فصل غزنویان و دیالمه)، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: فروغی، صص ۳۳-۳۴.

۲ ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی (۱۳۷۴)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران: نشر علم، ص ۲۵۱؛ گردیزی، ص ۳۶۹.

۳ محمدبن عمر فخر رازی (۱۳۲۳ ق)، جامع العلوم، به اهتمام میرزا محمدخان ملک‌الکتاب، بمیثی: [ابی نا]، صص ۵۸-۵۹؛ حمدالله مستوفی (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوابی، تهران: امیرکبیر، ص ۳۸۶؛ رازی، همان، ص ۱۱۶۳.

مستقیم ارتباطی نداشتند. بعد از غلبهٔ خوانین افرازیابی بر ماوراءالنهر در سال ۳۸۹ ق. با خلیفه عباسی ارتباط پیدا کردند. از جزئیات روابط فیما بین در این دوره اطلاعی در دست نیست. فقط می‌دانیم که امیران سامانی از سال ۳۸۱ ق. با انتصاب القادر بالله توسط بویهیان، از پذیرش سیادت و خلافت او خودداری کردند و تا پایان حکومت خود نام خلیفه القادر را در خطبه و سکه ذکر نمی‌کردند بلکه با نوعی تقابل در برابر خلیفه، به درباریان خود لقب اعطای کردند.^۱ زمانی که بغراخان هارون (الحسن) نیز تختگاه سامانی را در سال ۳۸۲ ق. تصرف کرد، به تقلید از سرداران سامانی خود را شهاب‌الدوله نامید.^۲

با اجتناب سامانیان از پذیرش خلافت القادر بالله (حک: ۴۲۲-۳۸۱) یکی از نوادگان الواثق بالله (حک: ۲۲۷-۲۳۲ ق.)، با نام ابو محمد عبدالله بن عثمان مشهور به الواثقی به طمع آنکه با حمایت سامانیان به خلافت برسد، از بغداد به بخارا رفته بود. او بعد از نومیدی از جلب حمایت امیر سامانی، روانه هفت‌آب شد و به دربار بغراخان هارون پیوست. بغراخان با گرمی با اوی برخورد کرد و او با استفاده از این موقعیت، بغراخان را به تصرف بخارا تحریک کرد. او انتظار داشت که بعد از تصرف بخارا، به عنوان خلیفه انتخاب گردد و بغراخان از طرف او به عنوان حاکم خراسان و ماوراءالنهر منصوب شود، اما بازگشت بغراخان و مرگ نابهنجام اوی، مانع از تحقق این امر شد.^۳ ظاهراً خوانین بعدی افرازیابی نیز به حمایت از واثقی ادامه دادند و حتی او را به عنوان ولی‌عهد رسمی خلیفه معرفی و در برخی شهرهای خراسان بعد از نام خلیفه، نام واثقی را در خطبه ذکر کردند. انتشار این خبر خلیفه را چنان بینناک ساخت که سراسیمه در سال ۳۹۱ ق. پسر خود ابوالفضل با لقب الغالب بالله را به ولایت عهدی تعیین کرد و خبر این انتصاب را همراه با تکذیب و تفسیق واثقی به دربار افرازیابی اعلام نمود تا از حمایت وی دست بردارند.^۴ خوانین آل افرازیاب بی‌اعتتایانه با این

۱ ابوالحسین هلال بن المحسن صابی (۱۹۰۴)، *التاریخ*، ضمیمه تحفة الامراء فی التاریخ الوزراء، بیروت، مطبعة الاباء السیویعین، ص: ۳۷۲؛ ظہیر الدین اوشجاع روزگاری (۱۳۳۴ ق.)، *ذیل تجارب الامم*، تصحیح امروز، بغداد: مکتبة المثنی، ص: ۳۳۲.

۲ محمدبن احمد بیرونی (۱۹۲۳)، *آثار الباقیه عن الفرون الخالیه*، تصحیح ادوارد زاخانو، لیپزیک: [ای نا]، ص: ۱۳۴.

۳ عبدالملکبن محمد تعالیی (۱۳۷۵ ق.)، *یتیمه الهرفی* محسان اهل العصر، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، ج: ۴، قاهره: مطبعة عیسیی البالی الحلبی، ص: ۱۹۲.

۴ صابی، همان، صص: ۴۲۰-۴۲۴؛ عبدالرزاق بن احمدبن فوطی (۱۳۷۵)، *مجمع الاداب فی معجم الاقباب*، تحقیق محمدالکاظم، ج: ۲، تهران: وزارت الثقافة و الارشاد الاسلامیة، ص: ۴۰۵؛ عبدالرحمن بن علی بن جوزی (۱۳۵۷-۶۰ ق.)، *المنتظم فی التاریخ ملوك و امامی*، ج: ۷، حیدرآباد الدکن: مطبعة دائرة المعارف العثمانیة، ص: ۲۱۵؛ شمس الدین ابوعبدالله ذہبی (۱۴۰۳ ق.)، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب ارنووط و دیگران، ج: ۱۵، بیروت: مؤسسه الرساله، ص: ۱۳۱.

موضوع برخورد کردند و بدون توجه به سخن خلیفه، همچنان الواشقی را محترم داشتند و از ذکر نام خلیفه در خطبه و سکه هم اجتناب می کردند. فقط بعد از تغییراتی که در منصب خانی صورت گرفت، این امر محقق شد که قطعاً قبل از ۳۹۳ق. نبوده است. زیرا قدیمی ترین سکه های قراخانی با نام القادر بالله مربوط به این سال است.^۱ بدین ترتیب معلوم می شود که آلفاراسیاب با پناه دادن به الواشقی دربار خود را به عنوان کانون مخالفت با خلیفه عباسی در آورده بودند که در نتیجه بُعد مسافت، توان مقابله با آن را نداشت. لذا خلیفه عباسی باید تا بعد از آن با برقراری مناسبات دوستانه و محکم تر از همراهی آلفاراسیاب با دشمنان و مخالفان خلیفه جلوگیری می کرد. به همین دلیل هر از گاهی که تغییری در منصب خانی اتفاق می افتاد، خلیفه عباسی برای آنها خلعت و القاب می فرستاد. اصرار خلیفه به این امر چنان بود که حتی حсадت سلطان محمود غزنوی را نیز برانگیخت.^۲ همچنین مسکوکات بر جای مانده در ربع اول قرن پنجم، همگی نام القادر بالله را بر خود دارند که گویای متابعت ظاهری خوانین افراسیابی نسبت به خلیفه است. نحسین حکمران، هارون بغراخان بدون توجه به خلیفه و برخلاف دیگر امیران که مولی امیر المؤمنین خوانده می شدند، خود را «مولی رسول الله» می دانست.^۳ از جمله نحسین خوانین که از خلیفه لقب گرفت ایلک خان ابوالحسن نصربن علی بود که از سوی خلیفه به عنوان «سیف امیر المؤمنین» ملقب گردید.^۴ پس از آن نیز دیگر حکمرانان این خاندان از خلیفه لقب گرفتند. چنانکه بغراخان محمدبن یوسف قدرخان لقب «ولی امیر المؤمنین، ملک المشرق» را گرفته بود.^۵

مسکوکات بر جای مانده از علی تگین نیز القاب بها، الدوله، قطب الدوله، نصرالمَّله و عضدالدین بر خود دارند.^۶ درباره علت و چگونگی واگذاری این القاب به او خبری در دست نیست، اما با توجه به روایت خواجه نظام الملک مبني بر اعطای چند لقب به خان سمرقند و

۱ نک: بارتولد، همان، ج ۱، ص ۵۷۷ پاورقی^۵؛ همچنین

Staneley Lane Poole (1881–89), *Catalogue of Oriental Coins In The British Museum*, Vol. 2, London: Printed By Order of Trustees, p.120.

۲ حسن بن اسحق نظام الملک (۱۳۴۰)، *سیر الملوك*، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صص ۲۰۲-۲۰۴.

۳ ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۱۰۰؛ قس: محمدبن عبدالملک همدانی (۲۰۰۸)، قطع تاریخیه من کتاب عنوان السیر فی محسن اهل البدو و الحضر، جمعه و اعاد بناء شایع عبدالهادی الهاجری، تونس: دارالغرب الاسلامی، ص ۶۴.

۴ ابن فوطی، همان، ج ۲، ص ۸.

۵ همان، ج ۵، ص ۲۳۶.

۶ E.C. Bosworth (1985), “ALI TIGIN”, *Encyclopaedia Iranica*, Vol. I, pp.887-889; Lane Poole, vol. II, p.124-126, IX, pp.193-195.

خشم محمود از این قصیه^۱ و همچنین دشمنی و عداوت میان محمود و علی‌تگین،^۲ به نظر می‌رسد این القاب از دربار خلافت به او داده شده باشد. اگرچه دور از ذهن نیست که علی‌تگین از تلاش محمود برای تسلط بر روابط عباسیان و افراسیابیان به خشم آمده، با بی‌اعتنایی به خلیفه، این القاب را ضمیمه عنانوین و اسمای خود کرده باشد.

به نظر می‌رسد در این دوره روابط خوانین افراسیابی با خلیفه عباسی یک‌طرفه بوده است و فقط خلفاً می‌کوشیدند این روابط ایجاد و حفظ گردد. در همین زمان، سلطان محمود غزنوی که رقابت تنگاتنگی با افراسیابیان داشت، کوشید تا در پیمانی با خلیفه، خود را به عنوان واسطه میان خلیفه و آل افراسیاب تحمیل کند.^۳ بر خلاف ادعای بیهقی، گویا خلیفه این درخواست محمود غزنوی را رد کرد،^۴ اما ضعف قدرت سیاسی آل افراسیاب مانع از آن بود که حتی بتوانند از حجاج قلمروی خود حمایت کنند. لذا از این پس حجاج معاوراً النهر نیز فقط می‌توانستند با حمایت نظامی محمود به حجّ بروند.^۵ چنین مسئله‌ای زاییده بی‌توجهی آل افراسیاب به خلافت عباسی و امور سیاسی بود. روایت خواجه نظام‌الملک لحن داستان‌واری دارد. اگر حتی نتوان به جزئیات این داستان اعتماد کرد، اما کلیت این روایت، بی‌اعتنایی و بی‌توجهی خوانین افراسیابی به دربار خلافت را نشان می‌دهد.

ب) تقسیم دولت آل افراسیاب (دوره وفاق و اتحاد)

این مرحله از آغاز حکومت طмагچ خان ابراهیم بن نصر (حک: ۴۳۳-۴۶۰ ق.) آغاز شد و تا سالهای واپسین حکومت ارسلان خان محمد بن سلیمان (حک: ۴۹۶-۵۲۳ ق.)، قریب به ۹۰ سال ادامه داشت. در این مرحله، روابط فیما بین آنها حسن بود و در نتیجه، خوانین آل افراسیاب ضمن حفظ استقلال داخلی خود، به قرائت خطبه و ضرب سکه به نام خلیفه عباسی پرداختند و کوشیدند تا با تبدیل حکومت آل افراسیاب به یک امارت دارای استیلا، از طریق منشور خلافت عباسی مشروعیتی برای حکومت خود به دست آورند. ابراهیم بن نصر پس از تصرف معاوراً النهر و راندن پسران علی‌تگین در سال ۴۳۳ ق. در

۱ نظام‌الملک، همان، صص ۱-۲۰۲-۲۰۳.

۲ گردیزی، همان، صص ۴۰۴-۴۱۰.

۳ بیهقی، همان، ص ۳۸۶.

۴ کیکاووس بن اسکندر عنصر الممالی (۱۳۷۸)، قابوسنامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۲۰۸.

۵ ابن‌اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۲۵.

سمرقند مستقر شد. او طبق سنن ایلی به عنوان «خان بدیل» بخش غربی، لقب «بُغراخان» برخود نهاد، در حالی که برادر ارشد او عین‌الدوله به عنوان خاقان اعظم در اوزگند بود.^۱ این دو که با تأثیرپذیری از زندگی مدنی معاوِر، النهر تا حدود زیادی از سنن ایلی فاصله گرفته بودند و معنا، مفهوم و اهمیت روابط با خلیفه را می‌دانستند، با قتل عام داعیان اسماعیلی در سال ۴۳۶ق. در بخارا و ارسال خبر آن به دربار بغداد،^۲ همراهی و همدمی خود را با خلیفه عباسی نشان دادند. با مرگ عین‌الدوله در سال ۴۳۸ق. ابراهیم خان با لقب ترکی توغاج (تمفاج) خان جاشین او شد. به تصریح مورخان، او هر سال سفیری به دربار خلیفه می‌فرستاد و از سوی خلیفه به القاب عمال‌الدوله، تاج‌الممله، عز‌الاًمَّه و کهف‌المسلمین ملقب شده بود.^۳ در منابع برجای مانده، تنها ذکر دو تن از سفیران خلیفه آمده و از سفیران خاقان به بغداد هیچ اطلاعی نداریم؛ یکی ابو‌بکر المنکدری در سال ۴۴۱ق. و دیگر سید ابوالنید ثابت بن‌احمد الحسینی المدنی که از بغداد به قلمروی افراسیابی اعزام شدند.^۴ همچنین بعد از تعرُّض البارسلان به قلمروی افراسیابی در سال ۴۵۳ق.، ابراهیم خان که اهمیت روابط سیاسی را دریافته بود با ارسال نامه به او و خلیفه عباسی نسبت به این تعرُّضات شکایت کرد.^۵ از این پس تا پایان قرن پنجم هجری، از چگونگی روابط فیما بین خلیفه و آل افراسیاب اطلاعی در دست نیست، اما در سال ۴۸۲ق. زمانی که سلطان ملکشاه (حک: ۴۶۵-۴۸۵ق.) به سمرقند لشکرکشی کرد، کارگزاران دربار خلیفه عباسی رسمآ ناخشنودی خود را از این امر اعلام داشتند.^۶ این امر حاکی از آن است که در این زمان هنوز خلیفه نسبت به خاندان افراسیابی خوشبین بود و شاید امیدوار بود که در آینده از حمایت این سلسله برای احیای قدرت مادی خلافت استفاده کند.

در ربع اول قرن ششم هجری با مساعی سلطان سنجر (حک: ۴۸۹-۵۵۲ق.)، حکومت خاندان افراسیابی در دست ارسلان خان محمد بن سلیمان (حک: ۴۹۶-۵۲۴ق.) قرار گرفت.

۱ ابن‌فوطی، همان، ج ۲، ص ۳۹۸؛ نیز Pritsak, “Die Karachaniden”, p. 37.

۲ ابن‌اثیر، همان، ج ۹، ص ۵۲۴؛ علی بن‌حسن باخرزی (۱۹۷۱)، دمیة القصر و عصرة اهل العصر، تحقیق доктор محمد ألتونجي، ج ۲، دمشق؛ مؤسسه دارالحیاة، صص ۱۲۳۸-۱۲۴۳.

۳ ابن‌فوطی، همان، ج ۲، ص ۸.

۴ عبدالغافر فارسی (۱۳۶۲) /المنتخب من السیاق فی التاریخ نیشاپور، اختیار ابراهیم چریفینی، تحقیق محمد‌کاظم محمودی، قم؛ جماعت‌المدرسين فی حوزه‌العلمیه، صص ۱۱۵، ۲۵۶.

۵ ابن‌اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۰۰؛ عبدالقدار قرقشی (۱۳۹۸)، جواهر‌المضیّه فی طبقات الحنفیّه، تحقیق عبدالفتاح محمد‌الحلو، ج ۳، قاهره؛ مطبوعة عیسیٰ البابی الحلبي، ص ۴۵.

۶ نک: ابن‌جوزی، همان، ج ۹، ص ۵۶.

اقدار روز افزون فرد اخیر در مأوراء النهر، در ذهن دیوانسالاران دستگاه دیوانی سنجر این امید را ایجاد کرد که او را همچون سنگر دفاعی مطمئن و مستحکمی در برابر قبایل بیابانگرد محسوب کنند. همین موقعیت خلافت عباسی را نیز امیدوار ساخت که از طریق رابطه با او بتواند مجلداً سیطره خود را بر مأوراء النهر گسترش دهد و همچنین از او برای مهار قدرت سنجر استفاده کند.^۱ به همین خاطر، دربار خلافت به تقویت روابط خود با آل افرازیاب پرداخت و سفیرانی میان آنها را بدلت شد. از جمله سفیر معروف ارسلان خان به دربار بغداد، فقیه معروف ابوعلی حسین بن علی الاماشی القرغانی بود که در سال ۵۱۵ق. به بغداد رفت^۲ و در پاسخ آن ابوعبدالله محمد بن علی الدامغانی به دربار ارسلان خان فرستاده شد.^۳ در مرادات گویا خلیفه به محمد خان لقب اسلامی علاءالدوله والدين را اعطا کرده بود زیرا در منابع تاریخی وی را با همین لقب توصیف کرده‌اند.

با تشديد رقابت دستگاه خلافت با سلطنت سلجوقی و تلاش روز افزون خلیفه برای احیای قدرت دنیوی خلافت از سال ۵۱۸ق. به بعد^۴ خلیفه با اعزام عطیه بن علی بن عطیه القرشی در سال ۵۱۹ق.^۵ و ابوسعد یحیی بن علی الحلوانی در سال ۵۲۰ق. به دربار ارسلان خان در سمرقند^۶ گویا قصد داشت با اتحاد با ارسلان خان و تحریک وی علیه سنجر، جبهه دیگری را علیه سلطان سلجوقی بگشايد، ولی از پاسخ ارسلان خان آگاهی نداریم.

ج) فقدان رابطه با خلافت عباسی (دوره سردی و بی تفاوتی)

آخرین مرحله رابطه بین خلافت عباسی و آل افرازیاب، دوره‌ای است که تقریباً هیچ ارتباطی

^۱ محمدبن عبدالملک امیر معزی (۱۳۱۸)، دیوان اشعار، تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامیه، صص ۲۹۳-۲۹۵.

^۲ سمعانی، همان، ج ۵، ص ۶۷۱؛ عبدالکریم بن محمدسماعانی (۱۹۷۵)، التجییر فی معجم الكبير، تحقيق منیره ناجی السالم، ج ۱، بغداد: مطبعة الارشاد، صص ۲۳۴-۲۳۵؛ ابوالمحسن محمدبن عبدالحی لکنوی (۱۳۹۳ق)، الفوائد الجھیة فی تراجم الحنفیه، عَنْ بِصَحِيْحِهِ وَ تَعْلِيقِهِ مُحَمَّد بَدْرُ الدِّينِ إِبُو فَرَّانِسِ النَّعْسَانِيِّ، کراچی: کارخانه تجارت کتب، مطبوعه مشهور پرتیس، ص ۶۷؛ یوسفبن قزوغلى سبط ابن جوزی (۱۳۷۰ق)، مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان، ج ۸، حیدرآباد الدکن: مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، ص ۱۲۷.

^۳ قرشی، همان، ج ۳، ص ۲۶۸.

^۴ نک: ابن جوزی، همان، ج ۹، ص ۲۵۷-۲۵۲؛ محمدبن علی بن عمرانی (۱۹۷۳)، الانباء فی تاریخ الخلفاء، تحقيق قاسم السامرایی، لیدن: بریل، ص ۱۵.

^۵ ابوحفص عمر بن احمدنسفی (۱۳۷۸)، القند فی معرفة علماء سمرقند، تحقيق یوسف الہادی، تهران: میراث مکتوب، ص ۱۷۱.

^۶ تاج الدین عبدالرحمٰن بن علی بن عبدالکافی سبکی (۱۳۸۳-۱۳۸۸)، طبقات الشافعیۃ الکبری، تحقيق محمود محمد الطناحي و عبدالفتح محمد الجلو، ج ۷، قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلی و شرکاء، ص ۳۳۴؛ سبطبن جوزی، همان، ج ۸، ص ۱۲۴؛ ذہبی، همان، ج ۱۹، ص ۵۱۷.

بین آن دو وجود ندارد. این دوره از پایان حکومت ارسلان‌خان محمدبن‌سلیمان (از ۵۲۴ ق.) آغاز شد و تا انقراض کامل سلسله آل‌افراسیاب در ۶۰۹ ق. قریب به سه ربع قرن ادامه داشت. غلبه قراختاییان بر مauraء النهر در ۵۳۶ ق. به شدت بر روابط فیما بین آل‌افراسیاب و خلافت عباسی تأثیر گذاشت، زیرا قراختاییان غیر‌مسلمان خوانین آل‌افراسیاب را زیر سلطه خود گرفتند و خلیفه عباسی نیز یارای ارائه هیچ گونه حمایتی از این خوانین را در برابر قراختاییان نداشت. بنابراین، حکمرانان آل‌افراسیاب هیچ تلاشی برای اخذ منشور از خلیفه انجام ندادند و از سوی دیگر قدرت این خوانین آنقدر ضعیف بود که در معادلات سیاسی جهان اسلام نیز جایی نداشتند و نمی‌توانستند به حمایت خلیفه امیدوار باشند. فقط وقتی مسعودخان، فاتحانه وارد سمرقند شد و با لقب قلچ تمغاج خان مسعود به عنوان خاقان آل‌افراسیاب مauraء النهر شناخته شد، برایش از طرف خلیفه توسط شمس الدین محمدبن عمر برهانی تشریف و منشور حکومت فرستاده شد،^۱ اما تلاش حکمرانان افراسیابی برای تصرف بلخ و ترمذ و سواحل جنوبی جیحون در حدود سال ۵۶۰ ق. تا ۵۹۷ ق. با حمایت قراختاییان،^۲ نوعی حرکت ضد‌اسلامی بود و این مناطق را جزئی از دارالکفر نموده بود. این امر، عمل‌امکان هر گونه رابطه میان آنها با خلیفه را از میان بردا.

جایگاه آل‌افراسیاب در سیاست خلافت

چنانکه اشاره شد، خاندان افراسیابی به عنوان اولین دولت ترک مسلمان، بر پایه اقتدار ایلات نو‌مسلمان قراق (و بعضاً با حمایت ایلات نو‌مسلمان آغوز) به وجود آمده بود و با توجه به ساختار خاص جوامع ایلی، برای تداوم دولت افراسیابی نیازی به همراهی و حمایت هیچ قدرت خارجی نبود. لذا این سلسله برخلاف دیگر سلسله‌ها که برای رفع مشکلات خود و کسب مشروعيت، نیازمند حمایت خلیفه بودند، چندان توجیهی به خلافت عباسی نداشتند. اما این قضیه برای خلافت عباسی صورت دیگری داشت. خلافت عباسی که داعیه سروری بر جهان اسلام را داشت، از اواخر قرن سوم به بعد ضعیف شده بود و توان اعمال سلطه سیاسی و نظامی مستقیم بر قلمروی اسلامی را نداشت. لذا سیاست خلفاً از این زمان به بعد، حفظ و گسترش سلطه معنوی خلیفه بر قلمروی اسلامی بود. بدیهی است که در این رهگذر، خلفاً با نفاق افکنی

۱ محمدبن‌مسعود سوزنی سمرقندی (۱۳۳۸)، دیوان اشعار، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، تهران: امیرکبیر، صص ۲۵۳-۲۵۴.

۲ صفو الدین واعظ بلخی (۱۳۵۰)، فضایل بلخ، ترجمه محمدبن‌محمدبن‌حسین حسینی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، صص ۳۷۹-۳۷۰؛ محمدبن‌فضل‌الله موسوی [بی‌تا]، تاریخ خیرات، کتابخانه دانشکده ادبیات تهران: نسخه خطی شماره ۶۱ ب، گ ۹۴ ب.

میان قدرت‌های سیاسی - نظامی مخالف خلیفه، علاوه بر استغلال آنها به نبرد و ممانعت از اقدامشان علیه خلیفه، به تدریج مقدمات حذف یکی از رقیبان را به دست دیگران فراهم می‌ساختند. از آنجا که قلمروی خاندان افراسیابی در شرقی‌ترین صفحات قلمروی اسلامی قرار داشت، ایجاد روابط حسن و ذکر نام خلیفه عباسی در قلمروی افراسیابی، باعث می‌شد حتی به‌نحوی صوری یکپارچگی قلمروی عباسی و گستردگی آن قلمرو تا مرزهای چین را به نمایش بگذارد. از طرف دیگر، بعد مسافت، مانع از آن بود که خوانین این سلسله بتوانند برای خلافت عباسی ایجاد خطر کنند، ولی در صورت داشتن روابط حسن با خلیفه، می‌توانستند به عنوان یک عامل اصلی کترول و نظارت، از فعالیت مخالفان خلیفه در نواحی شرقی قلمروی اسلامی جلوگیری کنند. بنابراین در روابط فیما بین افراسیابیان و خلیفه، این خلفاً بودند که همواره مشتاق برقراری روابط با افراسیابیان بودند. زیرا برخوردهای تحکم آمیز سامانیان، سلجوقیان، به‌ویژه ملکشاه و سلطان سنجر و بعدها سلاطین خوارزمشاهی، خلیفه را علاقه‌مند ساخته بود تا با یافتن متحدی در پشت قلمروشان، آنها را تحت فشار بگذارد. همچنین، بعد از مرگ سنجر و با چیرگی غزهای بیابانگرد و خلاً قدرت ناشی از آن، افراد جامعه اسلامی از خلیفه انتظار داشتند ایفای نقش کند و خلیفه نیز مایل بود از این فرصت برای اعاده سلطه خود بر خراسان اقدامی انجام دهد. ولی ناتوانی نظامی، خلیفه را به سوی خوانین افراسیابی سوق می‌داد تا با استفاده از اتحاد و همراهی آنها این امر را محقق سازد.

عوامل مؤثر بر مناسبات

دلایل فراز و فرود مناسبات خوانین افراسیابی با خلافت عباسی را باید در شرایط و سیاست‌های خلافت عباسی جستجو کرد. این تطور مناسبات آل افراسیاب با عباسیان تحت تأثیر عوامل و شرایط خاصی ایجاد شد که در ذیل به معروفی و تبیین چگونگی اثرگذاری آنها پرداخته می‌شود.

- موقعیت جغرافیایی قلمروی آل افراسیاب

قلمروی افراسیابی که در بین دو رود چیحون و ایلا قرار گرفته بود، در واقع شرقی‌ترین حدود قلمروی اسلامی را دربر داشت که از شمال و مشرق با بیابان‌های وسیع ترکستان مجاور بود. برخی جغرافیانویسان مسلمان، به رغم وسعت و آبادانی آن، این منطقه را از نظر جغرافیایی و اداری جزء خراسان محسوب داشته‌اند.^۱ از نظر سیاسی و فرهنگی این منطقه جزوی از

^۱ نک: احمدبن محمدقدسی (۱۴۰۸)، *حسن النقاومی فی معرفة الاقالیم*، تحقیق محمد مخزوم، بیروت: دارایه التراث العربي، ص ۲۱۲.

قلمروی اسلامی بود که در نتیجه منازعات دائمی غازیان مسلمان با ایلات بیابانگرد شمال و شرق، این محدوده به عنوان یک ثغر اسلامی درآمده بود.^۱ بنابراین، مهم‌ترین مشکل خاندان افراستیابی، حملات و یورش‌های ایلات شرقی بود که در سال ۴۰۸ ق. به در قلمروی اسلامی تا نزدیک بلاساغون پیش آمدند. طغان خان (حک: ۳۸۸-۴۰۸ ق.) با استمداد از همه اعضای خاندان آل افراستیاب و غازیان مستقر در قلمروی افراستیابی به مقابله با مهاجمان شافت و آنها را عقب راند.^۲

بنابراین، از آنجا که این قلمرو مرز مشترک یا محل تماس مسلمانان با ایلات غیرمسلمان در شمال و مشرق بود، مبارزه با این غیرمسلمانان، به تدریج این مکان را به عنوان یک منطقه مرزی و متمایز از دیگر نقاط قلمروی اسلامی درآورده بود. مجاورت این منطقه با ایلات غیرمسلمان از یکسو، دوری از دسترس دستگاه خلافت و در نتیجه پناه گرفتن مخالفان خلیفه در آن از سوی دیگر، مشکلاتی را برای خلافت عباسی ایجاد می‌کرد.^۳

نکته دیگر، موقعیت زئوپلیتیکی قلمروی افراستیاب (= یعنی ماوراء النهر و ترکستان) است که به نظر می‌رسد بیشترین تأثیر را بر نحوه شکل‌گیری و تداوم رابطه آل افراستیاب با خلافت عباسی داشته است. در قرون نخستین اسلامی، این منطقه مرکز تجاری بزرگ بین خراسان، هند، چین، دشت قبچاق و از آن طریق تا شرق اروپا و سواحل دریای بالتیک بود. به خاطر موقعیت ارتباطی مناسب، تعداد زیادی از ساکنان آن منطقه، به رغم داشتن امکانات خوب جهت کشاورزی به کار تجارت مشغول بودند و برای کار داد و ستد در اطراف متشر شده بودند.^۴ علاوه بر این، بازار گانان فراوانی از نقاط مختلف به این منطقه رفت و آمد می‌کردند. چنانکه در شهر کوچکی همچون شلجنی در اطراف طراز، در شرق سیحون، فقط ده هزار تاجر اسپهانی حضور داشتند.^۵ چنانکه پیدا است این وضعیت قلمروی افراستیابی را به شدت با خراسان و دشت قبچاق پیوند داده و برای سکنه آن واجد منافع بی شمار اقتصادی بود.

۱ ابراهیم بن محمداصطخری (۱۹۲۷)، *مسالک الْمَمَالِك*، تصحیح یان دخوبه، لیدن: بریل، صص ۲۹۰-۲۹۱؛ محمود بن محمد کاشغری (۱۳۳۳-۱۳۳۵ ق)، *دیوان اللُّغَاتِ التُّرْكِ*، تصحیح معلم رفت، استانبول: مطبعة عامرة، ج ۱، ص ۳۷۷؛ ج ۲، ص ۲۵۱، ج ۳، ص ۱۷۳.

۲ ابونصر محمد بن عبدالجبار عتی (۱۲۸۶ ق)، *تاریخ یمنی*، ج ۲، قاهره: مطبوعه بولاق، صص ۲۲۰-۲۲۱؛ غفاری، همان، ص ۱۶۳. ثعالبی، همان، ج ۴، ص ۱۹۲.

۳ حدود العالَمِ من المشرق إِلَى المغارَب (۱۳۶۲)، تصحیح منوجهر ستوده، تهران: طهوری، صص ۸۱-۸۴، ۱۰۵-۱۰۷.

۴ مقدسی، همان، ص ۲۲۰.

بنابراین، در عهد آل افراسیاب، در حالی که دوری قلمروشان از مرکز خلافت، اعمال نظارت و کنترل خلیفه را کمزنگ می‌کرد، لزوم نبرد یا ایلات غیرمسلمان و تحکیم شغور اسلامی از یک سو، و ممانعت از تمرکز مخالفان خلیفه و تشکیل هسته‌های ضدخلافت در این ناحیه از سوی دیگر، ایجاد یک حکومت مستقل وفادار به خلیفه را ضرورت می‌بخشد. این اهمیت در سالهای بعد، با توجه به ناآرامی‌های خراسان و جibal، همچنان تداوم یافت و زمینه‌های تداوم حکومت افراسیابی بر آن ناحیه را فراهم نمود. و از طرفی همین موقعیت جغرافیایی، خوانین افراسیابی را به سوی استقلال عمل از خلافت عباسی سوق می‌داد و امکان هرگونه اقدام بر ضد آنها را از خلیفه عباسی سلب می‌کرد. بنا بر روایت خواجه نظام‌الملک، خلیفه در پاسخ به اعتراض سلطان محمود غزنوی درباره اعطای القاب به خان افراسیابی، به صراحت علت این امر چنین بیان می‌دارد که «خاقان کم‌دانش است و ترک است و صاحب طرف است».^۱ صاحب طرف به معنای حکمران شفر است و این نشان می‌دهد که این امر در روابط خلیفه با افراسیابیان بسیار مؤثر بوده است.

نکته دیگر اینکه، اکثربت ساکنان قلمروی افراسیابی و اعضای خاندان حاکمه، پیرو مذهب حنفی بودند که خلفای عباسی نیز معتقد بدان بودند. لذا مضاف بر آنکه در نزد همه فرق اهل سنت، حکمرانان جامعه اسلامی به ویژه خلفاء، مصدق او لواامر بودند. اطاعت از آنان واجب و عدم اطاعت از آنان به معنی خروج یا بگی بود و منشور خلیفه، ابزار مشروعیت‌بخش به شمار می‌رفت. با توجه به رقابت مذهبی میان فرق گوناگون، این وحدت مذهبی بین خاندان افراسیابی و دربار بغداد می‌توانست باعث همکاری بیشتر آنها باشد.

- ماهیت ایلیاتی حکومت آل افراسیاب

بعد از غلبه اعراب مسلمان بر ایران، حکومت بر جامعه به خلفای اموی و عباسی اختصاص یافته بود. از قرن سوم به بعد، با ضعف داخلی خلافت عباسی، سلطه خلافت در بسیاری از نواحی مرزی و دوردست ضعیف شد و برخی از سران و سرداران ایرانی با تصاحب قدرت، بنیان سلسله‌های حکومتگری را گذاشتند که به صورت موروثی و خانوادگی به حکومت بر نواحی زیر فرمان خود می‌پرداختند. همه این حکمرانان و فرمانروایان فقط با کسب اجازه و یا اخذ منشور از خلیفه می‌توانستند به قدرت برسند و اگر حکمرانی فاقد منشور حکومت از طرف خلیفه بود،

^۱ نظام‌الملک، همان، ص ۲۰۲.

نمی‌توانست حاکمیت خود را ادامه دهد. این حکومت‌ها، امارت نامیده می‌شدند و بر حسب چگونگی کسب منشور از خلفا، به دو نوع استکفا و استیلا تقسیم‌بندی می‌شدند. چنانکه اشاره شد، دولت افراسیابی از درون اتحادیه قرق سر برآورد^۱ لذا فرمانروایان این سلسله بر پایه سنن ایلی و با انکا به نیروی ایلیاتی خود، نیازی به کسب مشروعتی از طریق منشور خلیفه نمی‌دیدند. اصولاً بی‌توجهی شدید آنان به شهرنشیان آنها را به باعثتای نسبت به دربار بغداد سوق داده بود و این وضعیت در دوره اول تداوم داشت. با تقسیم دولت افراسیابی به دو بخش شرقی و غربی در سال ۴۲۲ ق.، قلمروی بخش شرقی در حیطه ایلات قرار گرفت، اما بخش غربی قلمروی متمدن ماوراء النهر با جمعیتی شهرنشین را زیر فرمان گرفت که به منشور خلیفه و ذکرخطبه و ضرب سکه هم نیاز و هم عادت داشتند. لذا بخش شرقی تا مدت ییشتری نسبت به خلیفه کم توجه باقی ماند. چنانکه احمد بن ارسلان خان فقط در سال ۴۹۶ ق. به نزد خلیفه المستظره سفیر فرستاد و خلیفه نیز با اعطای لقب نورالدوله او را مورد تقدیر قرار داد^۲ در حالی که خوانین بخش غربی، از همان ابتدای حکومت بهناچار با مرئوسان خود همنگ و همسو شده، از این طریق به روابط با خلیفه سوق پیدا کردند.

- نقش غزنویان در مناسبات آل افراسیاب و خلافت عباسی

دولت غزنوی به سرکردگی محمود بن سبکتگین (حک: ۳۸۷-۴۲۱ ق.)، بعد از انقراض سامانیان، خراسان را زیر فرمان گرفت و با غلبه بر خوارزم، گرگان و پیشوی در شبے قاره هند، قلمروی خود را از دریای مازندران و خوارزم تا جنوب رود سند گسترش داد. این قلمروی وسیع، علاوه بر آنکه امکان اقتدار سیاسی - نظامی فرمانروایان غزنوی را فراهم می‌آورد، برقراری ارتباط مستقیم میان خلافت عباسی و آل افراسیاب را غیر ممکن می‌ساخت. بنابراین، دولت غزنوی به عنوان یک دولت حائل بر مناسبات فیما بین سمرقند و بغداد در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم اثر می‌گذشت. از یک طرف، سلاطین غزنوی می‌خواستند همچون سامانیان، همه اراضی شرق قلمروی اسلامی را در اختیار داشته باشند و از طرف دیگر، دربار بغداد از قدرت روزافزون غزنویان و پیشوی آنها به سوی ری و اسپهان (= و بعدها بغداد) نگران بود و از این منظر، به دولت آل افراسیاب به عنوان متحدی جهت کنترل

1 O. Pritsak (1981), "Von den Krluk ZU Den Karachaniden", In *Studies In Medieval Eurasian History*, London: variorum reprints, pp. 270-299.

2 ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۰۲.

زیاده‌طلبی غزنویان می‌نگریست.

سلطان محمود غزنوی نیز که با خوانین افراسیابی رقابت داشت و از حمله آنها به خراسان بینماک بود^۱، علاوه بر نظرارت شدید بر فعالیت‌های آل افراسیاب^۲ و دامن زدن به اختلافات داخلی خوانین افراسیابی^۳، کوشش فراوانی کرد تا روابط خلیفه با خوانین افراسیابی از طریق او صورت پذیرد و سلطان مسعود نیز تلاش‌های پدر را ادامه داد.^۴ اگرچه به تصویب برخی منابع، این تلاش‌ها به ثمر نرسید و خلیفه این امر را نپذیرفت^۵، اما دولت غزنوی عملأ بر سیاست خارجی و روابط دیپلماسی آل افراسیاب با قلمروی اسلامی مسلط شده بود، چنانکه حجاج قلمروی افراسیابی نیز که در اثر ناامنی راه‌ها نیاز به محافظت داشتند، فقط با حمایت محمود می‌توانستند به حج بروند.^۶ بنابراین، تردیدی نیست که حضور غزنویان از تحکیم روابط خلافت و آل افراسیاب جلوگیری می‌کرد و اجازه نمی‌داد که از حد تبادل سفیران و اعطای القاب فراتر رود. از این منظر می‌توان مدعی شد که وجود دولت غزنوی بر روابط میان عباسیان و آل افراسیاب اثر گذاشت.

- اختلافات داخلی و خانوادگی در بین اعضای خاندان آل افراسیاب

ساختر ایلی قدرت در نزد این سلسله به گونه‌ای بود که در آن همه اعضای خاندان حاکمه خود را در قدرت شریک و سهیم می‌دانستند و هر یک از اعضا و افراد آن، در شهری یا ایالتی حکومت می‌کرد و تنها یک نفر به عنوان عضو ارشد خاندان (عمولاً از نظر سنی) به عنوان خان بزرگ انتخاب می‌شد.^۷ بعد از مدتی، بر سر تقسیم میراث، میان آنها اختلاف افتاد. بنابراین، هریک از اعضای خاندان حاکمه افراسیابی در مقابل یکدیگر صفت نبرد آراستند و به زد و خورد با یکدیگر پرداختند و مداخلات غزنویان به تشدید اختلافات انجامید. چنانکه حکومت آل افراسیاب بعد از سه دهه میان دو شعبه علوی و حسنی تقسیم گردید. با

۱ بیهقی، همان، ص ۶۹۵؛ علی بن جلوغ فرخی سیستانی (۱۳۴۹)، دیوان/شعار، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار، ص ۲۵۶.

۲ بیهقی، همان، ص ۶۳۹، ۶۹۴؛ جرفادقانی، همان، ص ۳۱۸، نظام‌الملک، همان، ص ۱۹۲.

۳ نک: بیهقی، همان، ص ۱۰۶؛ عتبی، همان، ج ۱، ص ۱۲۸؛ رازی، همان، ص ۱۱۶۳.

۴ بیهقی، همان، ص ۳۸۶.

۵ نظام‌الملک، همان، ص ۲۰۱-۲۰۲؛ عنصر‌المعالی، همان، ص ۲۰۸.

۶ ابن‌جوزی، همان، ج ۸، ص ۲؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۲۵.

۷ وو. بارتولد (۱۳۹۲)، تاریخ هفت‌آب، ترجمه محسن رحمتی، شیراز: نوید شیراز، ص ۴۵.

این حال، هر کسی از خوانین و حکمرانان بخش شرقی که فرصت می‌یافتد با حمله به بخش غربی قلمروی افراسیابی موجبات آزار و اشتغال فرمانروایان غربی را فراهم می‌آورد.^۱ بدین ترتیب، منازعات داخلی خوانین افراسیابی از بدل توجه آنها به روابط سیاسی- دیپلماسی با دول همجوار و همسایه جلوگیری می‌کرد و همین امر، نوعی بی‌توجهی به روابط با خلیفه را در پی داشت. از طرف دیگر، خیال خلیفه را راحت می‌ساخت که در این دولت، اقتدار لازم و احساس زیاده‌طلبی برای اعمال فشار به خلیفه ایجاد نخواهد شد.

- تغییر در ساخت سیاسی و فرهنگی

از آنجا که مشروعیت و اقتدار خوانین آل افراسیاب مตکی بر نیروی ایلات تحت فرمان بود، نسبت به سایر طبقات اجتماعی و دول همسایه بی‌اعتنایی بودند. موضع بی‌اعتنایی آنها در بادی امر حاکمی از همان حس تحقیر صحرانشینان نسبت به یک‌جانشینان بود. از مسکوکات علی‌تگین بر می‌آید که او هنوز شهرنشین نشده و در محلی به نام «خرلخ اردو» در اطراف بخارا زندگی می‌کرد.^۲ سلطه همه‌جانبه قراخانیان بر ماوراء‌النهر و تماس با مردم یک‌جانشین و متمدن آن سامان، بر ذهنیت سیاسی ساده و بدیوی آل افراسیاب تأثیر فراوان گذاشت. نخستین جنبه این اثرگذاری را باید در تضعیف عصیت قومی و ایلی و همچنین تقویت حس جاه‌طلبی و جهانگشایی آنان ردیابی کرد.

انتخاب یک‌تن خان در سراسر ماوراء‌النهر، نشانه تأثیر سنت سیاسی منطقه بر افکار و اندیشه‌های آل افراسیاب و اتمام سنت سیاسی ایلی و نزدیک شدن به مرحله حذف سنت ترکی دوخانی است. جداشدن این خوانین از سنت ایلیاتی، اکتساب مشروعیت از طریق خلیفه عباسی را که هنوز در میان مردم متمدن ماوراء‌النهر هواداران زیادی داشت، ضرورت می‌بخشد. استوار کردن پایه قدرت بر مبنای مشروعیت سیاسی از طریق خلافت، این خوانین را ناچار ساخت تا با برقراری روابط نزدیک و مداوم با خلیفه، خود را از حمایت طبقات شهری بهره‌مند کنند، لذا هرساله سفیرانی به دربار خلافت ارسال می‌داشتند.^۳ الب ارسلان در سال ۴۵۳ ق. به قلمروی افراسیابی نیز تعرض کرد. خان افراسیابی که اهمیت روابط سیاسی را دریافته بود با ارسال نامه به او و خلیفه عباسی نسبت به این تعرضاً شکایت کرد.^۴

۱ این اثیر، همان، ج. ۹، ص. ۱۰۱، ج. ۳۰، ص. ۱۷۴-۱۷۳، ۳۵۰، ۴۷۷.

۲ Lane Poole, Op.cite, vol. IX, p.195-6; Pritsak, "Die Karachaniden", p. 35.

۳ این فوطی، همان، ج. ۲، ص. ۸؛ فارسی، همان، صص ۱۱۵، ۲۵۶.

۴ این اثیر، همان، ج. ۹، ص. ۳۰۰؛ قرشی، همان، ج. ۳، ص. ۴۵.

- وجود و حضور دولت سلجوقی

در ربع اول قرن چهارم، بخشی از ایلات نومسلمان «آغوز» تحت عنوان «ترکمانان» به خراسان کوچ کردند و سرانجام با غلبه بر نیروهای سلطان مسعود غزنوی پایه‌های دولت سلجوقی را در خراسان بنیان گذاشتند.^۱ این دولت ایلیاتی که به پشتوانه ترکمن‌ها پایه‌گذاری شده بود، به سرعت گسترش یافت و در مدت کمتر از نیم قرن، همه اراضی بین مدیترانه تا سیحون را در بر گرفت.^۲ در چنین روندی هر دو شهر سمرقند و بغداد و به تبع آن، خلیفه عباسی و خوانین افراسیابی زیر فرمان سلجوقیان قرار گرفتند. این امر به دو صورت بر روابط متقابل آل افراسیاب با عباسیان تأثیر گذاشت: از یک‌سو، با توجه به مطیع بودن هر دو قدرت نسبت به سلطان سلجوقی، هم ضرورت و هم امکان برقراری رابطه مستقل و مجرّاً بین آن دو از میان رفت. چنانکه در طول نیمه دوم قرن پنجم هیچ ارتباطی میان آن دو گزارش نشده است. از طرفی دیگر، به اتحاد آن دو علیه سلجوقیان منجر می‌شد چنانکه در نیمه قرن پنجم با تعرضات البارسلان به قلمروی افراسیابی، ابراهیم خان به دربار خلافت شکایت برد و بدین صورت، زیاده‌طلبی سلجوقیان را موقتاً فرونشاند.^۳ همچنین با ضعف سلجوقیان در قرن ششم و تکاپوی برخی خلق‌ای عباسی برای احیای قدرت مادی خلیفه، حکومت آل افراسیاب در منتهی‌الیه بخش شرقی قلمروی سلجوقی حائز اهمیت بسیار شده بود چنانکه المسترشد بالله (حك: ۵۲۹-۵۱۱ ق.) کوشید از ارسلان خان افراسیابی به عنوان یک متحد در مقابل سلطان سنجر سلجوقی استفاده کند.

- غلبه قراختاییان بر ماوراء النهر

قلمروی افراسیابی به عنوان شرقی‌ترین بخش قلمروی اسلامی، همیشه در معرض تاخت و تازه‌های ایلات غیرمسلمان ساکن در اطراف کوههای آلتایی و رود ایرتیش قرار داشت. در پایان ربع اول قرن ششم، موج جدیدی از این ایلات غیرمسلمان با نام ختاییان به قلمروی اسلامی نزدیک شدند و با درهم شکستن مقاومت حکمرانان افراسیابی و سلجوقیان در صفر ۵۳۶ق.^۴

۱ نک: گردیزی، همان، صص ۴۲۶-۴۴۲.

۲ برای آگاهی از حدود قلمرو سلجوقی نک: ابوبکر راوندی (۱۳۶۳)، رحۃ الصدور و آیة السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران: علمی، ص ۱۷۱.

۳ ابن‌اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۰۰.

قلمروی افراسیابی از ایلا تا جیحون را زیر سلطه گرفتند و خوانین افراسیابی را تابع خود ساختند. مطابق احکام فقهی، به خاطر سلطه این ایلات غیرمسلمان، از این پس قلمروی افراسیابی، جزء دارالحرب (=دارالکفر) محسوب گردید. بنابراین، طبیعی است که بین خلیفه مسلمانان با حکمرانان دارالکفر نمی‌توانست و نمی‌باشد رابطه‌ای برقرار شود. با این حال، در نیمه دوم قرن ششم هجری با ضعف سلجوقیان، خلیفه عباسی توanst شحنه سلجوقی را از بغداد اخراج و قدرت مادی خود را احیا نماید. در همین زمان در ماوراءالنهر فرزندان سه گانه حسن تگین با حمایت ختاییان به فرمانروایی خاندان افراسیابی در ماوراءالنهر منصوب شدند. گرایش آنها به فرهنگ اسلامی و تلاش برای مهار خودسری‌های ایلات قرق، این امید را در دل خلیفه زنده کرد تا با برقراری ارتباط با این خوانین بتواند ضمن احیای قدرت خود، به اقدار و تحکیم قدرت خوانین افراسیابی کمک نماید. لذا در هنگام عبور حاجاج ماوراءالنهر به سرکردگی صدر بخارا، شمس الدین محمد بن عمر برهانی (م. ۶۵۶ق.) برای خوانین افراسیابی تشریف و خلعت فرستاد و این امر با استقبال دربار افراسیابی مواجه گردید.^۱ اگرچه بعد از مسافت و ظهور قدرت خوارزمشاهیان و غوریان در خراسان اجازه نداد که بین این دو ارتباط مستقیم برقرار باشد. همچنین، تداوم سلطه قراختاییان کافر نیز هنوز مانع اساسی به شمار می‌رفت تا اینکه سلطان محمد خوارزمشاه هر دو خاندان ختایی و افراسیابی را تقریباً به صورت همزمان از میان برد.

- حضور و فعالیت شیعیان در قلمروی آل افراسیاب

تشیع از مهمترین فرقه‌های اسلامی بود که با توجه به نگاه متفاوت به خلافت، مورد تعقیب خلفای اموی و عباسی قرار داشت. لذا هواداران تشیع یعنی سادات علوی و شیعیان برای رهایی از جور خلفاً، به نواحی شرقی قلمروی اسلامی رفتند و در مناطق مختلف خراسان و ماوراءالنهر پایگاه مستحکمی یافتدند. حضور این سادات در نواحی مرزی، آنها را در پیوند با ترکان نومسلمان قرار داد. با تأسیس دولت افراسیابی بر جایگاه و حرمت اجتماعی و سیاسی این سادات علوی افزوده شد. این فضا برخی از سادات را واداشت تا برای تشکیل حکومت علوی در منطقه تکاپو کنند.^۲ اگرچه به دلایلی این تکاپوها هیچ‌گاه به نتیجه نرسید، اما

۱ سوزنی سمرقندي، همان، صص ۲۵۳-۲۵۴.

۲ محسن رحمتی (۱۳۸۹)، «تکاپوهای سادات علوی برای تشکیل حکومت در ماوراءالنهر در سده پنجم»، *مطالعات تاریخ*

همواره به عنوان یک عامل خطرساز برای خلافت عباسی باقی ماند. بدین معنی که خلیفه عباسی همواره می‌کوشید از طریق برقراری روابط مسالمت‌آمیز با خوانین آل افراسیاب، بر سر راه تکاپوهای سیاسی سادات علوی و شیعیان مانع ایجاد کند.

- اختلاف عباسیان با فاطمیان

خلافت فاطمی مصر که در اواخر قرن سوم در شمال آفریقا پای گرفت با اعتقاد به تشیع اسماعیلی، قدرت خلیفه عباسی را به چالش کشید. در آغاز قرن چهارم، خلافت فاطمی با اعزام داعیان خود به اقصی نقاط قلمروی اسلامی به تبلیغ اندیشه‌های اسماعیلی پرداخت. با توجه به تقابل خلافت فاطمی و عقاید اسماعیلی با خلافت عباسی، بدیهی بود که در صورت حضور اسماعیلیان در هر جایی، خلیفه عباسی باید آن را تخلیه نموده، از آن چشم پوشی می‌کرد. بنابراین، از این زمان تا سه قرن بعد مهم‌ترین خطر برای خلیفه بود. تناسب موقعیت جغرافیایی قلمروی آل افراسیاب و حضور گسترده شیعیان در آنجا نیز زمینه را برای حضور داعیان فاطمی فراهم آورده بود. چنانکه در اوایل قرن چهارم حتی امیرنصر سامانی با آنها همراه شده بود و در اواخر حکومت سامانی نیز موج جدیدی از فعالیت اسماعیلیان سراسر ماوراء النهر را درنوردید. سومین تکاپوی اسماعیلیان در سال ۴۳۶ق. ماوراء النهر و قلمروی افراسیابی را فرا گرفت و ابراهیم طمغاج خان با تظاهر به همراهی، آنها را در جایی گردآورد و سپس قتل عام کرد.^۱ لذا طبیعی بود که خلافت عباسی بکوشد تا از طریق رفق و مدارا با آل افراسیاب، از پیوستن آنها به فاطمیان جلوگیری کند.

نتیجه گیری

در اوسط قرن چهارم هجری با اسلام‌پذیری گروهی از ایلات قرق، حکومت آل افراسیاب بر نواحی شرقی ماوراء النهر و ترکستان آغاز گردید. خوانین این سلسله که مطابق سنن ایلی و به پشتونه ایلات قرق حکومت خود را تشکیل دادند با پیشروی به سوی غرب، طومار عمر حکومت سامانی را در هم پیچیدند و اراضی بین رودهای ایلی تا جیحون را زیر فرمان گرفتند. در ابتدای امر، علاوه بر بی‌توجهی آنها به خلیفه و تعرض علیه سامانیان، پناه دادن به مخالفان

۱ این اثیر، همان، ج. ۹، ص. ۵۲۴.

اسلام، س. ۲، ش. ۷، صص ۹۲-۱۰۶؛ همو (۱۳۹۳)، «نقش سادات علوی در تحولات سیاسی و اجتماعی ماوراء النهر در قرن ششم»، مطالعات تاریخ فرهنگی، س. ۶، ش. ۲۱، صص ۱۰۰-۱۱۵.

خلیفه عباسی همچون الواشقی، عامل اصلی تصادم و درگیری آنها با عباسیان شد. این روابط خصم‌انه تا مدت زیادی ادامه نیافت و به تدریج برخی تغییرات در روابط بین آنها پیش آمد. اساس مناسبات اینان با خلافت عباسی، مبنی بر نوعی تناقض بود. زمانی روابط دوستانه مبنی بر وفاق و همگرایی داشتند که در آن علاوه بر ابراز دوستی و تبادل سفیر، به ارسال هدایا به دربار عباسی و مقابله با مخالفان خلیفه می‌پرداختند و زمانی دیگر این روابط ستیزه‌جویانه بود که در آن علاوه بر پی‌اعتنایی به دستگاه خلافت، از ضرب سکه و قرائت خطبه به نام خلیفه وقت عباسی خودداری می‌کردند و حتی با اعطای القاب مطنطن به خود و افراد زیردست به نوعی رقابت با خلافت دست می‌زدند؛ به گونه‌ای که با تأمل در تاریخ این روابط می‌توان سه دوره متمایز را در سیر روابط این خاندان با خلافت عباسی مشاهده کرد.

به نظر می‌رسد یکی از علل اساسی این دوگانگی، موقعیت ژئوپلیتیک ماوراء النهر و پیوند متناقض آن با ایران باشد. زیرا به لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی در پیوند با دشت قیچاق و ترکستان خواهان استقلال بودند ولی به لحاظ تاریخی و فرهنگی با آن اختلاف و به ایران و قلمروی عباسی تمایل داشتند. روابط آل افراسیاب با عباسیان نیز تحت تأثیر این دوگانگی قرار گرفت. درحالی‌که وجود دولت سلجوقیان و همچنین فعالیت‌های تبلیغی شیعیان در ماوراء النهر، تضاد عباسیان با فاطمیان مصر و همچنین اختلافات خانوادگی میان خاندان حاکمه و رقابت‌های سیاسی از جمله عواملی بودند که خلافت را به حفظ وفاق و همگرایی با خوانین افراسیابی و ادار می‌کرد، بافت و ماهیت ایلیاتی حکومت افراسیابی، سلطه قراحتایان غیرمسلمان بر قلمروی افراسیابی، مداخلات غزنویان و پناهنده شدن مخالفان عباسی در قلمروی افراسیابی روابط فیماین دو خاندان را به سمت ستیزه سوق می‌داد.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۹۹ق)، *الكامل فی التاریخ*، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر.
- ابن جوزی، عبدالرحمٰن بن علی (۱۳۵۷-۱۳۶۰ق)، *المُتَّظِّم فی التاریخ ملوك الامم*، حیدرآباد الدکن: مطبعة دائرة المعارف العثمانية.
- ابن عمرانی، محمد بن علی (۱۹۷۳)، *الأنباء فی تاریخ الخلفاء*، تحقیق قاسم السامرایی، لیدن: بریل.
- ابن فوطی، عبدالرزاق بن احمد (۱۳۷۵)، *مجمع الاداب فی معجم الالقاب*، تحقیق محمدالکاظم، تهران: وزارت الثقافة و الارشاد الاسلامیة.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۴۴ق)، *تجارب الامم*، تصحیح هف. امروز، بغداد: مکتبة المثنی.

- اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۹۲۷)، *مسالک الممالک*، تصحیح یان دخویه، لیدن: بریل.
- امیر معزی، محمدبن عبدالملک (۱۳۱۸)، *دیوان اشعار*، تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- باخرزی علی بن حسن (۱۹۷۱)، *دمیة القصر و عصرة اهل العصر*، تحقیق الدکتور محمد آتشونجی، دمشق: مؤسسه دارالحیا.
- بارتولد، و. و (۱۳۵۲)، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ----- (۱۲۹۲)، *تاریخ هفت آب*، ترجمه محسن رحمتی، شیراز: نوید شیراز.
- بیرونی، محمدبن احمد (۱۹۲۳)، آثار الباقية عن القراءون الخالیة، تصحیح ادوارد زاخاؤ، لیپزیک: [بی‌نا].
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۷۴)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران: نشر علم.
- تعالیی، عبدالملک بن محمد (۱۳۷۵ ق)، *تیمیة الدهر فی محاسن اهل العصر*، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلبی.
- جرفادقانی، ناصح بن ظفر (۱۳۵۴)، *ترجمه تاریخ بیهقی*، تصحیح جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جوزجانی، منهاج سراج (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حسینی، تهران: دنیای کتاب.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۶۲)، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
- ذہبی، شمس الدین ابوعبدالله (۱۴۰۳ ق)، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب ارنووط و دیگران، بیروت: مؤسسه الرساله.
- رازی، حیدر بن علی (۱۳۳۲)، *تاریخ حیدری*، منقول در تعلیقات تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نقیسی، تهران: سنتای.
- راوندی، ابوبکر محمدبن علی (۱۳۶۳)، *راحة الصدور و آية السرور*، تصحیح محمد اقبال، تهران: علمی.
- رحمتی، محسن (۱۳۸۹)، «*تکالیوهای سادات علوی برای تشکیل حکومت در ماوراءالنهر در سده پنجم*»، *مطالعات تاریخ اسلام*، س. ۲، ش. ۷، صص ۸۹-۱۰۹.
- ----- (۱۳۹۰)، «*پیامدهای مهاجرت سلجوقیان به خراسان*»، *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، س. ۱، ش. ۱، صص ۴۱-۶۲.
- ----- (۱۳۹۲)، «*گسترش اسلام در قلمروی قرطه‌ها*»، پژوهش‌های علوم تاریخی، س. ۱، صص ۵۳-۷۳.
- ----- (۱۳۹۳)، «*نقش سادات علوی در تحولات سیاسی و اجتماعی ماوراءالنهر در قرن ششم*»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، س. ۴، ش. ۲۱، صص ۹۷-۱۲۰.
- رشیدالدین فضل الله (۱۳۳۸)، *جامع التواریخ* (فصل غزنویان و دیلمه)، به کوشش محمد دیر سیاقی، تهران: فروغی.
- روذراوری، ظهیرالدین ابوشجاع (۱۳۳۴ ق)، *ذیل تجارب الامم*، تصحیح امروز، بغداد: مکتبة المشی.
- سبطابن جوزی، یوسفبن قراوغلی (۱۳۷۰ ق)، *مرآۃ الزمان فی تاریخ الاعیان*، حیدرآباد الدکن: مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیة.

- سکی، عبدالرحمن بن علی بن عبدالکافی (۱۲۸۳-۱۲۸۸ق)، طبقات الشافعیة الکبری، تحقیق محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره: مطبوعه عیسی البابی الحلی و شرکاء.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۹ق)، الانساب، تحقیق عبداللہ عمر البارودی، بیروت: دارالجنان.
- ——— (۱۹۷۵)، التحریر فی معجم الکبیر، تحقیق منیره ناجی السالم، بغداد: مطبعة الارشاد.
- سوزنی سمرقدی، محمدبن مسعود (۱۳۳۸)، دیوان اشعار، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، تهران: امیرکبیر.
- صابی، ابوالحسین هلال بن المحسن (۱۹۰۴)، التاریخ، ضمیمه تحفۃ الامراء فی التاریخ الوزراء، بیروت، مطبعة الاباء السیو عین.
- عتبی، محمدبن عبدالجبار (۱۲۸۶ق)، تاریخ یمینی، قاهره: مطبعة بولاق.
- عنصر المعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۷۸)، قابوسنامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- غفاری، قاضی احمد (۱۳۴۲)، تاریخ جهان آرا، به کوشش حسن نراقی، تهران: حافظ.
- فارسی، عبدالغافر (۱۳۶۲)، المستحب من السیاق فی التاریخ نیشاپور، اختیار ابراهیم الصریفینی، تحقیق محمد کاظم محمودی، قم: جماعتہ المدرسین فی حوزه العلمیہ.
- فخررازی، محمدبن عمر (۱۳۲۲ق)، جامع العلوم، به اهتمام میرزا محمدخان ملک الکتاب، بمثی: [بی‌نا].
- فرای، ریچارد نیلسون (۱۳۶۵)، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ (۱۳۴۹)، دیوان اشعار، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار.
- فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، قراخانیان بنیان گذاران نخستین سلسله ترک مسلمان در فرارود، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
- قرشی، عبدالقدار (۱۳۹۸ق)، جواهر المضییه فی طبقات الحنفیه، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلی.
- کاشغری، محمودبن محمد (۱۳۳۳-۱۳۳۵ق)، دیوان اللغات الترک، تصحیح معلم رفعت، استانبول: مطبوعه عامره.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- لکنوی، ابوالمحاسن محمدبن عبدالحی (۱۳۹۳ق)، الفوائد الیهیه فی تراجم الحنفیه، عنی بتصحیحه و تعلیقه محمد بدالدین ایوفراس النعسانی، کراچی: کارخانه تجارت کتب، مطبوعه مشهور پرتیس.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، تاریخ گزیاده، تصحیح عبدالحسین نوابی، تهران: امیرکبیر.
- مقدسی، احمدبن محمد (۱۴۰۸)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، تحقیق محمد مخزوم، بیروت: دارالحیاء، التراث العربی.
- موسوی، محمدبن فضل الله (خطی)، تاریخ خیرات، کتابخانه دانشکده ادبیات تهران: نسخه خطی شماره ۶۱ ب.
- نسفی، عمر بن احمد (۱۳۷۸)، القند فی معرفة علماء سمرقند، تحقیق یوسف الہادی، تهران: میراث مکتب.

- نظام الملک حسن بن اسحق (۱۳۴۰)، سیر الملوک، تصحیح هیوپرت دار ک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- واعظ بلخی، صفوی الدین (۱۳۵۰)، فضایل بلخ، ترجمة محمدبن محمدبن حسین حسینی، تصحیح عبدالحی حسینی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- همدانی، محمدبن عبدالملک (۲۰۰۸)، قطع تاریخیه من کتاب عنوان السیر فی محسان اهل البدو و الحضر، جمعه و أعاد بناء الدكتور شایع عبدالله‌الهاجری، تونس: دار الغرب الاسلامی.
- Bosworth, E.C (1985), “ALI TIGIN”, *Encyclopedia Iranica*, Vol. 1, pp.887-889.
- Davidovich.e.a (1998), “The karakhanids”, In: *History Of Civilizations Of Central Asia*, vol.4, Part one, Edit by Asimov and Bosworth, UNESCO Publishing.
- Lane Poole, Staneley (1881–89), Catalogue Of Oriental Coins In The British Museum, London: Printed By Order of Trustees.
- Pritsak, O. (1981), “Von den Krluk ZU Den Karachaniden” ,In *Studies In Medieval Eurasian History*, London: variorum reprints.
- ---- (1981), “Die Karachaniden” , In *Studies In Medieval Eurasian History*, London: variorum reprints.

